

# من و روزهایی که می گذرند

نسیم مرعی



## فیلم «در بند» تکرار

برای دیدن «در بند» نمی توانستم منتظر بمانم. تعریف‌های بی شمار از کسانی که فیلم را در جشنواره دیده بودند و به نظرشان «در بند»، بهترین فیلم جشنواره‌ی گذشته بود، انتظار کشیدن را سخت می کرد. دست آخر وقتی تنظیم برنامه با بچه‌ها سخت شد، تصمیم گرفتم تنها بروم و فیلم را ببینم. ساعت ۶ یکشنبه، سینما قلهک. همیشه از دیدن فیلم با پیش‌داوری، خاطره‌ی بدی دارم. چه زیاد تعریف کرده باشند و چه بد گفته باشند، همیشه ذهنم به سمت مخالف حرفشان گرایش پیدا می کند. با اینکه چند روز از دیدن «در بند» گذشته، هنوز نفهمیده‌ام به خاطر تعریف بقیه است که از فیلم خوشم نیامد یا واقعا «در بند» آتی نبود که باید باشد.

فیلم برای من، نسخه‌ی درجه‌ی دوی «نفس عمیق» بود. دختر دانشجو، خوابگاه، ماشین، کندوان... فیلمساز با تکرار مهم‌ترین المان‌های فیلمش قصد بازنمایی فیلم موفق گذشته‌اش را داشت اما مگر تکرار چه لطفی دارد اگر خلایق تازه‌ای به آن اضافه نشود؟ «نفس عمیق» را برای بار چندم همین تازگی‌ها دیده‌ام و این بار هم محو تماشای هوش فیلمساز و واقعیت‌گرایی آن شده‌ام. ریزه‌کاری‌های فیلمنامه‌ای و لحظات پررنگ فیلم هنوز هم دیدن دوباره‌ی آن را امکان‌پذیر می کند. ویژگی‌هایی که در «در بند» از آن خبری نبود.

از کارگردانی پرویز شهبازی و فیلمبرداری «هومن بهمنش» لذت زیادی بردم. همینطور از طراحی شخصیت‌های فرعی. بازی و انتخاب نازنین بیاتی هم عالی بود. دختری که چهره و بازی‌اش من را یاد ترانه علیدوستی در «من ترانه ۱۵ سال دارم» انداخت. اما گره‌ی اصلی فیلم به نظر من منطقی نبود. هنوز هم نمی فهمم چرا شخصیت اصلی فیلم برای دوستش سفته داد و نمی فهمم چرا به همین راحتی مشککش حل شد. نمی دانم اگر فیلم را بدون پیش‌داوری می دیدم، اگر تعریف‌های دیگران را دربارهاش نمی شنیدم و اگر فیلم قبلی فیلمساز را در خاطر نداشتم، باز هم همین نظر را نسبت به «در بند» داشتم یا نه. اما می دانم این فیلم، فیلمی نبود که مثل «نفس عمیق» برای همیشه در خاطرمان بماند.



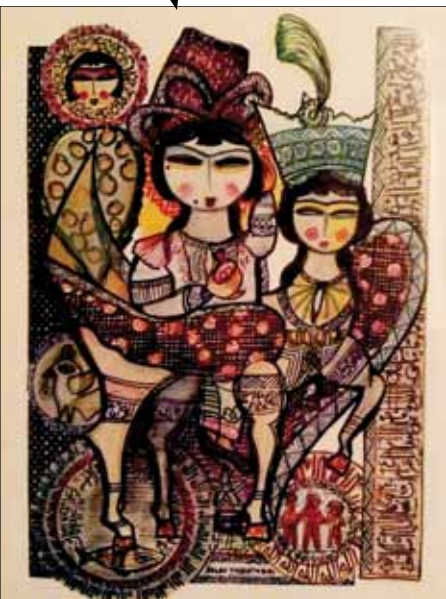
این داستان بسیار کوتاه در سایت [theshortfiction.com](http://theshortfiction.com) منتشر شده

## میز ناهار

سر میز ناهار نشسته‌اند و دارند بیکن و لوبیا می خورند. «جوبی» می خواهد غذايش را شروع کند اما آلیس هنوز نیامده. هانا صدایش می زند: آلیس، اگر تادو دقیقه‌ی دیگر... اوادم. می نشینند سر میز و همانطور که دارد با تبلت‌اش بازی می کند، با عجله قاشق را به دهان می برد. بوی خوب بیکن در دهانش پخش می شود. هانا، تبلت را از جلویش برمی دارد و خاموش می کند. مامان، این بار دیگر داشتیم برنده می شدم. بگذار برای بعد از ناهار. «جوبی» طوری که هانا نبیند به او شکل درمی آورد. آلیس می گوید: کاش بابا اینجا بود. اگر بود، نخود سبزهایم را می خورد. شاید هم نگوید. شاید یادش نباشد پدرش نخود سبز را از لوبیا بیشتر دوست دارد. شاید نداند پدرش، پدر بیچاره‌اش، ۸ ماه است نخودسبز گراهی نخورده. هانا می گوید: آلیس دوباره شروع نکن. او همیشه دوست دارد بچه‌ها به من فکر نکنند. برای همین است که آنها را نمی آورد اینجا. او هنوز هم من را مقصر می داند. آن دو باری که در این ۸ ماه دیدمش اصلا توی چشم‌هایم نگاه نکرد. او هیچ وقت نمی آید من را ببیند. هیچ کس نمی آید من را ببیند. همه ملاقاتی دارند به جز من. من یک تنهای بدبخت... زندانی شماره ۴۵۸۹۷۶۵۴ ملاقاتی داری.

نوشته‌ی لی اییان

نقاشی بدون عنوان، ۳۰×۳۰ سانتی متر اثر ژازه تباتبایی



تابلی رنگ و روغن، ۱۰۰×۸۰ سانتی متر، اثر ژازه تباتبایی



## نمایشگاه نقاشی و مجسمه‌های ژازه تباتبایی خورشید خانوم‌ها

هم هنرمند بزرگی است. کارهایش در چند موزه‌ی بزرگ مثل لورر پاریس و موزه‌ی متروپولیتن نیویورک وجود دارد و چندین جایزه‌ی بین‌المللی به نام او وجود دارد. در آستانه‌ی ششمین سالگرد درگذشت او از ۵ تا ۱۴ مهر، نمایشگاه بزرگداشت او در گالری «زیرزمین داستان» در خیابان فرشته برپا بود. به روز چهارم نمایشگاه رسیدم. ساعت ۴ عصر با باز شدن درها وارد نمایشگاه شدم و تماشا کردم دو ساعتی طول کشید. حدود ۲۰ نقاشی از او در نمایشگاه بود و حدود ۲۰ مجسمه. باز هم همان حال و هوای سنتی در قالب خاص کارهای او و مجسمه‌هایی با پیچ و مهره. کاش روز اول یا سوم نمایشگاه آمده بودم. در این دو روز، دو فیلم «شرح حال» و «کوچه‌ی پاییز» که خسرو سینایی درباره‌ی ژازه تباتبایی ساخته در نمایشگاه نمایش داده شد.

ژازه تباتبایی هم شاعر بود هم مجسمه‌ساز، هم نقاش و هم نمایشنامه‌نویس. از پیشگامان هنر مدرن ایران و آدم‌هایی که کم‌ظهور می کنند. شهرت «تباتبایی» (او نام خودش را اینطور امضا می کرد) بیشتر به خاطر مجسمه‌هایی است که با قطعات ماشین آلات صنعتی و اتومبیل‌ها ساخته. اما برای من اسمش با تصویرهایی عجیب شده از زنانی با صورت‌هایی گرد، دهان‌هایی کوچک و چشم‌هایی کشیده. نقاشی‌هایی که اسمشان را می گذارم «خورشید خانوم». تباتبایی اولین داستان‌ساز را در ۱۲ سالگی نوشت و بعد شروع به نمایشنامه‌نویسی و کارگردانی تئاتر کرد. سپس شروع به نقاشی و مجسمه‌سازی کرد و سال ۱۳۳۹ نگارخانه‌ی «هنر جدید» که اولین نگارخانه ایران است را تأسیس کرد. ژازه تباتبایی در خارج از ایران

## در هفته‌ی پیش رو

### کتاب‌های ارزان

قیمت کتاب‌های یک دفعه در عرض یکی دو سال چند برابر شد. اما سرعت تجدید چاپ کتاب‌ها به اندازه‌ی قیمت آنها نیست. برای همین در بعضی کتابفروشی‌ها، کتاب‌هایی پیدا می شود با یک نوع کاغذ و یک تعداد صفحه اما با قیمت‌هایی بسیار متغیر و من عاشق خرید کتاب‌هایی هستم با قیمت دو سال پیش. کتابفروشی «افق» در خیابان انقلاب بعد از سال‌ها، لیستی منتشر کرده از کتاب‌هایی که هنوز می توان آنها را ارزان خرید. کتاب‌های بسیار متنوعی که مطمئنم بینشان کتاب‌هایی که دوست دارم را پیدا خواهیم کرد. بویز پلگانی که با من دویدند از بیژن نجلدی، امراد بدون زنان از همینگوی، «این سوسوی رودخانه‌ی آدر» از بودیت هرمان و «فراموشی مضاعف» از جیمز کامز. کتاب‌هایی است که نمی خواهم در این حراجی فوق‌العاده از دست بدهم.

### نمایش مستند «پیکان» و «تولدت مبارک»

فیلم «پیکان» کامران شیردل را دیده‌ام. فیلمی است تبلیغاتی درباره‌ی ایران خودرو. فیلمی است که برای درک فضای گذشته‌ی ایران ارزش دیدن دارد. اما «تولدت مبارک» را ندیده‌ام و فقط اگر کمی شبیه «اون شب که بارون اومد» باشد، با کمال میل حاضرم شناسم. راننده‌ی تاکسی که در «آن» پروم، «پیکان» و «تولدت مبارک» از ۵ تا ۱۷ مهر در گالری «آن» اکران می شوند. از ساعت ۱۱ صبح تا ۸ شب، هر ۲۰ دقیقه یکبار بازپخش می شوند. فقط اینکه شب‌های گالری تعطیل است. ونک، خیابان سنول، شماره‌ی ۴۰.

### کنسرت گروه کُر نامیرا

گروه کُر به همراه انیمیشن. فکر می کنم با یک برنامه‌ی منحصربه‌فرد و آرام بخش طرف هستم. کنسرت گروه کُر نامیرا به رهبری فرهاد هراتی برای حمایت از پروژه‌های برنامه‌ی جهانی غذا، در تاریخ ۱۸ و ۱۹ مهر اجرا می شود. این اجرا در سالن همایش‌های برج میلاد و در ساعت ۹ قرار است. انیمیشن قرار است حرکات فرمیکی باشد که موسیقی را همراهی می کند. بلیت برنامه را می توان از سایت [www.6234.ir](http://www.6234.ir) خرید.

شب‌های داستان در برج میلاد

## یک جمع خودمانی

عجیب است. فکر می کردم این برنامه بیشتر از این حرف‌ها هوادار داشته باشد. اما شاید راه دور و ساعت پر ترافیک اتوبان همت بود که خیلی‌های دیگر را هم مثل من از رفتن به برج میلاد و شرکت در برنامه‌ی داستان خوانی منصرف کرد. تبلیغات برنامه هم به بزرگی خودش نبود و خیلی‌ها از آن بی‌خبر ماندند. هر چه بود شنبه، ۶ مهر، روز آخر برنامه، عصرم را خالی کردم و یک ساعت قبل از ساعت آغاز راه‌افتادم. از جنب و جوش و شلوغی همیشگی برج میلاد در شب‌های کنسرت، خبری نبود. سالن را هم سخت پیدا کردم و وقتی وارد شدم جا خوردم. با گذشت یک هفته از شروع شب‌های داستان در برج میلاد، صندلی‌های اشغال شده‌ی سالن بسیار کوچکی که برای برنامه در نظر گرفته بودند، حتی به نصف کل صندلی‌ها هم نرسیده بود. خلوتی سالن اما جزو ویژگی‌های مثبتش بود. یک ویژگی که باعث شد فضا کاملا صمیمی باشد. برنامه‌ی روز آخر را فرهاد حسن‌زاده، نویسنده‌ی رمان «حیاط خلوت» آغاز کرد. متوجه نشدم چرا اول، پرسش و پاسخ بود و بعد داستان خوانی. فرهاد حسن‌زاده بخشی از رمان چاپ‌نشده‌ی «قطار جک لندن» را خواند. رمانی که قرار بود سه جلد باشد اما نصفه مانده. بعد از آن، محمدرضا بایرامی روی سن رفت. او هم کمی درباره‌ی تجربه‌ی جنگ حرف زد و بعد از آن، داستان «برخورد نزدیک» را از مجموعه‌ی داستانی به همین نام خواند. داستان درباره‌ی روزهای آخر جنگ بود. حسن محمودی، سومین کسی بود که در آن شب روی سن رفت. او هم از نزدیکی‌اش به جنگ گفت و بخشی از رمان چاپ‌نشده‌ی «صبر ایوب» را خواند. اما داستانی که اسدالله امرایی خواند با اختلاف، بهترین داستان آن شب بود. او بعد از یک صحبت کوتاه درباره‌ی جنگ، داستان فوق‌العاده‌ی «منظر خدمت» از «تویبیا و لطف» با ترجمه‌ی خودش را خواند. داستانی درباره‌ی سربازی در جنگ ویتنام. در انتها هم فیلمی از داستان خوانی عدنان غریبی پخش شد. در این ۷ شب، نویسنده‌ها و مترجم‌های بزرگی به برج میلاد آمدند و داستان خواندند. نویسنده‌هایی مثل مجید قیصری، احمد دهقان، جمال میرصادقی، بلقیس سلیمانی، مژده دقیقی، علیرضا محمودی، کامران محمدی، حسین پاینده، سپینود ناجیان، رضا امیرخانی، محمدرضا بایرامی، فریدون عموزاده‌خلیلی، اسدالله امرایی، حسن محمودی و بابک اعطا فرزند مرحوم احمد محمود حضور داشتند. برنامه برای من و بقیه‌ی افرادی که در سالن بودند بسیار لذت‌بخش بود. مطمئنم همین برنامه اگر در شهر کتاب برگزار می شد، مخاطبان بسیار بیشتری داشت.

کنسرت علیرضا قربانی، تالار وحدت

## بزرگ و باشکوه

بلیت کنسرت «حریق خزان» علیرضا قربانی در لحظه‌ی آخر جور شد. چهارشنبه‌ی هفته‌ی گذشته، بلیت ۳۰ هزار تومانی در بالکن سوم تالار وحدت، آلبوم «حریق خزان» به نظر من یکی از بهترین آلبوم‌های علیرضا قربانی است. به خصوص آهنگ «ارغوان» آن. این اجرا بعد از اجرای موفق آرتیش روی صحنه رفت. سالن تقریبا پر شده بود و اجرا به خوبی آلبوم انجام شد. با یک گروه حدود ۴۵ نفری از نوازندگان که گروه کر هم همراه آن بود. یکی از مهم‌ترین نکات کنسرت «حریق خزان»، شروع سرفوت برنامه بود. کنسرت سر ساعت ۶:۱۵ شروع و تقریبا ۸:۳۰ تمام شد. همین نظم باعث آرامش فضا بود. آرامشی که برای شنیدن اجرای زنده‌ی این موسیقی واقعا لازم داشتیم. یک تکه بداهه خوانی با پیانو هم در میانه‌ی برنامه اجرا شد که خیلی خوب بود. تنها مشکل من با این نوع موسیقی، نداشتن ملودی‌های اورجینال در آن است. چیزی که باعث می شود خیلی از قطعات به هم شبیه شوند و اجرا در بلندمدت خسته‌کننده به نظر برسد. اما برایم جالب بود که تقریبا همه مثل من «ارغوان» را دوست داشتند. بعد از تشویق طولانی مردم و روی سن آمدن دوباره‌ی قربانی، «ارغوان» قطعه‌ای بود که به عنوان بیز کنسرت دوباره اجرا شد.

